

نقد استدلال مک‌تاگارت در باب غیرواقعی بودن زمان: استدلال بقوسیان علیه نظریه خطا

سعیده شاه میر*
علی حسین خانی**

۹۱

ذهن

نقد استدلال مک‌تاگارت در باب غیرواقعی بودن زمان: استدلال بقوسیان علیه نظریه خطا

چکیده

مک‌تاگارت در مقاله «غیرواقعی بودن زمان»، در باب عدم وجود زمان استدلال می‌کند. استدلال اصلی او مبتنی بر این استدلالی است که توصیف ما از زمان به تناقض منجر می‌شود. به اعتقاد او، ما زمان و رویدادهایی را که در زمان رخ می‌دهند، به دو صورت مختلف صورت‌بندی می‌کنیم: بر اساس صورت‌بندی نخست، یک رویداد یا در گذشته رخ داده است یا در زمان حال در حال رخ دادن است و یا در آینده رخ خواهد داد. بر اساس صورت‌بندی دوم می‌گوییم رویداد الف همزمان، زودتر و یا دیرتر از رویداد ب رخ داده است. مک‌تاگارت ابتدا استدلال می‌کند که توصیف دوم از زمان برای تبیین «تغییر» در زمان ضروری نیست و اساساً نمی‌تواند تغییر را تبیین کند؛ بنابراین تنها توصیف نخست است که برای تبیین مفهوم «تغییر» ضروری است. وی سپس استدلال می‌کند که پیش‌فرض گرفتن توصیف نخست، منجر به تناقض خواهد شد. به این معنا چون پیش‌فرض گرفتن نحوه نخست از توصیف زمان برای واقعی بودن زمان ضروری است و از آنجایی که این پیش‌فرض به تناقض می‌انجامد، نتیجه می‌گیریم که زمان غیرواقعی است. در این نوشتار ابتدا صورت‌بندی کاملی از استدلال مک‌تاگارت ارائه شود و سپس به برخی از اصلی‌ترین واکنش‌ها به این استدلال اشاره می‌شود. در انتها انتقادی متفاوت را درباره استدلال مک‌تاگارت معرفی می‌کنیم که بر اساس آن، استدلال مک‌تاگارت به تأیید نظریه غیر-واقع‌گرایی و به‌طورخاص نظریه خطا خواهد انجامید. با استفاده از استدلال بقوسیان علیه این نظریه، استدلال خواهد شد که چنین دیدگاهی در مورد تبیین محتوای اظهارات ما در باب زمان به تناقض منتهی خواهد شد. واژگان کلیدی: مک‌تاگارت، نظریه‌های ای و بی، ای، جی، لوو، اچ، دایک، نظریه خطا، بقوسیان.

* دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده مسئول).

saeedeh_shahmir@atu.ac.ir
hosseinkhani@ipm.ir

** پژوهشگر گروه فلسفه تحلیلی پژوهشگاه دانش‌های بنیادین.

تاریخ تأیید: ۹۸/۲/۴

تاریخ دریافت: ۹۷/۷/۱۹

مقدمه

فلسفه زمان، شاخه‌ای نسبتاً نوپا از فلسفه است که به شکل نوین خود پس از انتشار مقاله معروف مک‌تاگارت «غیرواقعی بودن زمان» (McTaggart, 1908) معرفی شده است. به‌طور کلی نظریه‌پردازی در باب زمان، تبیین چیستی آن و چگونگی ارائه توصیفی منسجم از آن، یکی از قدیمی‌ترین و بغرنج‌ترین مسائل فلسفی است. درک این موضوع به غایت دشوار است که موجوداتی که امور جهان را به این نحو ادراک می‌کنند، توانایی آن را داشته باشند که از این زنجیره بیرون بیایند و از جایگاهی بیرونی به مطالعه و تبیین این پدیده بپردازند.* اما فلاسفه تحلیلی ابزار دیگری برای بررسی چنین مسائلی معرفی کرده‌اند و آن، واکاوی زبان و نحوه توصیفی است که برای بررسی و تبیین یک پدیده به کار می‌بریم. مقاله مک‌تاگارت تلاشی است در این راستا. پس از او، راهی برای فلسفیدن در باب زمان به شکلی نو باز شده است و به این معنا، اغلب نوشته‌ها درباره مفهوم زمان که به «فلسفه زمان» (Philosophy of Time) مشهور شده است، در واکنش به این مقاله شکل گرفته است. در نوشتار پیش رو در اولین بخش به بررسی دو نوع مختلف از توصیف زمان می‌پردازیم که برای فهم استدلال مک‌تاگارت ضروری است.**

الف) سری-ای (A-Series) و سری-بی (B-Series)

در زندگی روزمره معمولاً به دو طریق مختلف درباره زمان و رویدادهایی که در آن رخ می‌دهند، صحبت می‌کنیم: (۱) یک رویداد «در گذشته» (In the Past) رخ داده است،

* بر همین اساس برخی فلاسفه ترجیح داده‌اند که زمان را اساساً یک مفهوم ابتدایی (Primitive) در نظر بگیرند؛ برای مثال کانت زمان را از شروط «پیشینی» ادراک آدمی می‌دانست.

** اصلی‌ترین دشواری در بحث استدلال مک‌تاگارت ترجمه و معادل‌سازی برای واژگان و اصطلاحات به‌کاربرده شده در آن است. خود این اصطلاحات در زبان انگلیسی و در زبان فلسفی نیز غالباً نو و جدید بوده‌اند و به‌مرور وارد فرهنگ واژگان فلسفی شده‌اند. از خواننده این مقاله دعوت می‌شود جدا از برخی اصطلاحات جدید، بر جانمایی استدلال متمرکز شود.

«در حال حاضر» (In the Present) در حال رخ دادن است و یا «در آینده» (In the Future) رخ خواهد داد. (۲) همچنین گاه رویداد مذکور را با رویدادهایی دیگر ارتباط می‌دهیم و می‌گوییم: رویداد نخست «زودتر از» (Earlier than)، «دیرتر از» (Later than) یا «همزمان با» (Simultaneous with) رویداد دیگر رخ داده است. به این معنا هرگاه یکی از این دو راه را برای توصیف زمان یا رویدادها انتخاب کنیم، در واقع دو گونهٔ مختلفی از ویژگی‌ها یا رشته‌های زمانی را به آنها نسبت می‌دهیم؛ به عبارتی رویدادها را می‌توان به گونه‌ای توصیف کرد که گویا در رشتهٔ زمانی نخست روی می‌دهند یا به نحوی توصیف کرد که گویا در رشته یا سری زمانی دوم رخ می‌دهند. مک‌تاگارت دو نام برای این رشته‌ها بر می‌گزیند: او سری‌های زمانی نخست را «سری-ای» (A-series) و رشتهٔ زمانی دوم را «سری-بی» (B-series) می‌نامد (McTaggart, 1908, p.458). * به همین طریق می‌توان «ویژگی‌هایی» را که ما به رویدادها نسبت می‌دهیم، نامگذاری کرد: ویژگی‌های نخست، همچون «در گذشته بودن»، «در آینده بودن» و «در حال حاضر بودن» را می‌توان «ویژگی‌های-ای» (A-properties) و ویژگی‌های نوع دوم همچون «زودتر رخ دادن» («مقدم بودن بر»)، «دیرتر رخ دادن» («متأخر بودن از») و «همزمان رخ دادن» («همزمان بودن با») را «ویژگی‌های-بی» (B-Properties) نام نهاد. به عبارتی ویژگی‌های-ای را می‌توان زنجیره‌ای از «روابط» (Relations) دانست و بنابراین می‌توان آنها را «رابطه‌های-بی» (B-Relations) نیز نامید؛ چراکه همواره میان دو رویداد مختلف برقرار می‌شوند، درحالی‌که ویژگی‌های-ای، ویژگی یک رویداد مشخص است. در اینجا تمایزی که برخی فلاسفه میان «زبان زمان‌مند» (Tensed

* از آنجایی که این نامگذاری‌ها دلایل ویژه‌ای ندارد، می‌توانستیم آنها را به صورت سری-الف و سری-ب ترجمه کنیم؛ اما علت ترجمهٔ واژه به واژه این است که پس از این مقاله، دو گروه کلی از نظریه‌ها دربارهٔ زمان شکل گرفته است که اکنون به «نظریه-ای» (A-Theory) و «نظریه-بی» (B-Theory) معروف شده‌اند. ترجمهٔ آنها به سری-الف و سری-ب ممکن بود رجوع خواننده به منابع اصلی در این حوزه را دشوار کند.

Language) و «زبان غیرزمان‌مند» (Tenseless Language) ترسیم کرده‌اند، می‌تواند برای بحث ما راهگشا باشد. زمان‌مند بودن یک زبان ممکن است به شکل جملات آن باز گردد و یا به نوع افعالی که در آن زبان به کار گرفته می‌شود. اگر بحث درباره جملات باشد، در واقع موضوع ارتباط شروط صدق آن جملات با زمان به وقوع پیوستن آن رویدادهاست؛ به عبارتی جملات زمان‌مند جملاتی هستند که «شروط صدق آنها ضرورتاً به زمان تولید شدن آن جملات وابسته است» (Braude, 1974, p.373). همچون جمله «سکندر به ایران حمله کرد». شرط صدق این جمله مرتبط است به زمانی که چنین رویدادی به وقوع پیوسته است: این جمله صادق است اگر رویداد حمله کردن/سکندر به ایران در گذشته رخ داده باشد. اما جملات غیرزمان‌مند، جملاتی هستند که شروط صدق آنها چنین ارتباطی با مقطع زمانی خاصی ندارد، همچون جمله «۲ عددی زوج است». این جمله همواره صادق است. چنین تمایزی گاه بر اساس افعالی که در جملات به کار می‌رود، بیان می‌شود. ممکن است ما فعلی همچون «آمد» یا «خواهد آمد» را استفاده کنیم، همچون جمله «علی به سینما آمد». این جمله نه تنها درباره کاری که علی انجام می‌دهد، صحبت می‌کند، بلکه درباره زمان انجام آن کار نیز اطلاعاتی ارائه می‌دهد. اما جمله «عدد ۴ بزرگ‌تر از عدد ۳ است» اطلاعی را درباره مقطع زمانی مشخص به ما نمی‌دهد، بلکه حکمی را به‌طور کلی بیان می‌کند. این جمله و فعلی که در آن به کار رفته است، غیرزمان‌مند است (Braude, 1974, pp.373-375/ Bittner, 2005/ Giorgi and Pianesi, 1997/ Klein, 1994/ Comrie, 1986)؛ برای مثال به دو جمله زیر توجه کنید:

(الف) جنگ جهانی دوم، رویدادی در گذشته بوده است.

(ب) جنگ جهانی دوم بعد از جنگ جهانی اول است.

مثال فوق یکی از خصیصه‌های مهم ویژگی‌های بی، یا روابط بی را آشکار می‌سازد. وقتی رویدادها را با به‌کارگیری ویژگی‌ها یا روابط بی توصیف می‌کنیم، جایگاهی غیرقابل تغییر به آنها می‌دهیم. چنان است که گویی از زبان و جملاتی غیرزمان‌مند استفاده کرده‌ایم. این رویدادها همواره دارای چنین روابط یا ویژگی‌های

مشخصی در ارتباط با یکدیگر خواهند بود؛ اما چنین وضعیتی در مورد ویژگی‌های-ای وجود ندارد. با توجه به مثال بالا رویداد جنگ جهانی اول همیشه مقدم بر جنگ جهانی دوم است.* ویژگی «مقدم‌بودن بر» جنگ جهانی دوم، ویژگی‌ای است که رویداد جنگ جهانی اول همواره خواهد داشت. این موضوع را می‌توان با اسناد صدق و کذب به جملات اشاره‌شده در مثال فوق به طرز روشن‌تری بیان کرد: اگر جمله (ب) صادق باشد، همیشه صادق است و اگر کاذب باشد، همواره کاذب خواهد بود: شرط صدق این جمله به زمان یا مقطعی خاص نسبی‌سازی (Relativized) نشده است. جملاتی شبیه جمله (ب) «حالتی غیرقابل تغییر (Unchanging) از امور را توصیف می‌کنند» (Tallant, 2011, p.142)؛ اما چنین وضعیتی در مورد به‌کارگیری ویژگی‌های-ای وجود ندارد؛ به عبارتی جمله (الف) وضعیت متفاوتی نسبت به جمله (ب) دارد: این‌گونه نیست که اگر جمله (الف) صادق است، همواره صادق بوده است: صدق این جمله وابسته به مقطعی مشخص از زمان است. جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ آغاز شد. اگر شخصی در سال ۱۹۳۰، یعنی سال‌ها پیش از رخ‌دادن جنگ جهانی دوم، جمله «جنگ جهانی دوم، رویدادی است در گذشته» را اظهار می‌کرد، جمله‌ای کاذب را بیان کرده بود؛ اما بعد از سال ۱۹۴۵ یعنی پس از پایان‌یافتن این جنگ، جمله (الف) تبدیل به جمله‌ای صادق شده است. جمله (الف)، تنها در حالت اخیر، یعنی پس از سال ۱۹۴۵ صادق است. بر اساس توصیف زمان در قالب رشته‌های-ای، رویدادی که در آینده است، می‌تواند به رویدادی در حال حاضر و سپس به رویدادی در گذشته تبدیل شود؛ به این معنا رویدادهایی که با به‌کارگیری ویژگی‌های-ای توصیف می‌شوند، در

* در این مثال چنین می‌نماید که پیشاپیش اول و دوم‌بودن و بنابراین پیش و پس از یکدیگر بودن در اسامی این رویدادها آمده است و بنابراین نوعی مصادره به مطلوب را در خود دارد. شایان ذکر است که استفاده از این مثال صرفاً برای آسان‌تر کردن فهم استدلال مک‌تاگارت است و در واقع می‌توانستیم به جای این دو، از هر دو رویداد مشابهی که در زمان‌هایی متفاوت رخ داد بودند، استفاده کنیم. مثال بیان‌شده برگرفته از کتاب تالنت (Tallant, 2011, pp.142-146) است.

حال تغییرند، بر خلاف توصیفی که اسناد ویژگی‌های-بی ارائه می‌دهد.

ب) استدلال مک‌تاگارت در باب غیرواقعی بودن زمان

کدام یک از ویژگی‌های فوق برای زمان و توصیف رویدادهایی که در زمان رخ می‌دهند، ضروری است؟ به اعتقاد مک‌تاگارت با اینکه ما در توصیف روزمره خود از زمان از هر دو گونه یعنی ویژگی‌های-ای و ویژگی‌های-بی استفاده می‌کنیم، تنها «سری-ای برای سرشت زمان بنیادین است» (McTaggart, 1908, p.459). به عبارت دیگر واقعیت زمان، در وهله اول وابسته به وجود سری-ای است. برای اثبات این مدعا، مک‌تاگارت ابتدا به نقد و رد این ادعا می‌پردازد که واقعی بودن زمان به وجود سری-بی وابسته باشد. او در پی این نتیجه است که آنچه از توصیف زمان و ویژگی‌های آن انتظار داریم، تنها با پیش‌فرض گرفتن وجود ویژگی‌های-ای ممکن است؛ چراکه سری‌های-بی قادر به تبیین مهم‌ترین ویژگی‌های زمان‌مند یعنی «تغییر» (Change) نیستند. اگر مک‌تاگارت در این استدلال خود موفق باشد، در واقع برهانی برای این مدعا فراهم کرده است که برای رویدادهای مختلفی که در زمان رخ می‌دهند، صرفاً وجود ویژگی‌های-ای ضروری است. با اثبات این موضوع، اگر وی در ادعای بعدی خود مبنی بر تناقض آمیز بودن وجود ویژگی‌های-ای موفق شود، می‌تواند علیه وجود یا واقعی بودن زمان استدلال کند؛ چراکه توصیف زمان با ویژگی‌هایی که برای وجود آن ضروری است، یعنی ویژگی‌های-ای، به تناقض می‌انجامد؛ چنان‌که او بیان می‌کند «هر مشکلی که در راه تلقی مان از سری-ای به عنوان امری واقعی داشته باشیم، همزمان مشکلی است که در راه تلقی مان از زمان به عنوان امری واقعی داریم» (Ibid, p.459). مک‌تاگارت برای استدلال علیه این مدعا که توصیف زمان با پیش‌فرض گرفتن وجود ویژگی‌های-بی و بدون وجود سری-ای میسر است، به یک مدعای معروف متوسل می‌شود که برای اساس آن زمان اصالتاً با مفهوم «تغییر» همراه است.

در وهله نخست مک‌تاگارت این دیدگاه فلسفی را تأیید می‌کند که زمان با مفهوم

«تغییر» همبسته است: «جهانی که در آن هیچ چیزی تغییر نکند، جهانی بدون زمان خواهد بود» (Ibid, p.459). نکتهٔ مناقشه‌برانگیز در مورد این ادعای مک‌تاگارت آن است که وی در واقع هیچ استدلال خاصی را در این باره ارائه نمی‌دهد. به نظر او این موضوع که زمان با مفهوم تغییر همبسته است، موضوعی است که همگان پذیرفته‌اند. بر اساس دیدگاه مک‌تاگارت مفهوم تغییر در زمان به حدی بنیادین است که برای تبیین «عدم تغییر» نیز به مفهوم تغییر نیازمندیم (Ibid)*.

اما اگر بپذیریم که «تغییر» ویژگی بنیادین زمان است، توصیف زمان با پیش‌فرض گرفتن وجود ویژگی‌های بی‌میسر نیست؛ چراکه نمی‌توان تغییر در زمان را با اسناد این ویژگی‌ها تبیین کرد؛ به بیان دیگر ویژگی‌های بی‌رابطه‌ای ثابت و همیشگی را به رویدادها نسبت می‌دهند: ارزش صدق جمله‌ای به شکل جملهٔ «جنگ جهانی دوم بعد از جنگ جهانی اول است» هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند. اگر یک رویداد بعد از یک رویداد دیگری رخ داده باشد، برای همیشه رویدادی خواهد بود که پس از رویداد نخست اتفاق افتاده است. به این ترتیب اگر مفهوم زمان ذاتاً مبتنی به مفهوم تغییر است، این مدعا که زمان صرفاً مشتمل بر سری-بی است، منجر به مشکلی بنیادین در تبیین زمان خواهد شد. بنابراین می‌توان استدلال مک‌تاگارت را تا به این مرحله به صورت مقابل خلاصه کرد: از آنجایی که ویژگی‌های بی‌میسر نمی‌توانند مفهوم تغییر در زمان را تبیین کنند، وجود این ویژگی‌ها برای واقعی بودن زمان ضروری نیست، بلکه از میان این ویژگی‌ها پیش‌فرض وجود ویژگی‌های بی‌میسر ما از واقعی بودن زمان ضروری است؛ چنان‌که مک‌تاگارت اشاره می‌کند: «بدون وجود سری-بی، تغییری نیز وجود

* البته این ادعا می‌تواند مناقشه‌برانگیز نیز باشد؛ چراکه به نظر تبیینی بر عکس این موضوع شهوداً پذیرفتنی است: هر تبیینی از تغییر، نیاز به پس‌زمینه‌ای از عدم تغییر دارد. این ادعای مک‌تاگارت که تبیین «عدم تغییر» به پس‌زمینه‌ای از تغییر نیاز دارد، به نظر از قوت شهودی کمتری نسبت به ادعای بیان‌شده دارد؛ هرچند می‌توان برای همدلی با مک‌تاگارت پذیرفت که تغییر و عدم تغییر مفاهیمی همبسته‌اند.

نخواهد داشت» (Ibid, p.461). بنابراین می‌توانیم استدلال مکتاگارت در مورد ضروری بودن وجود ویژگی‌های-ای برای تبیین وجود زمان را به صورت زیر صورت‌بندی کنیم:

(۱) زمان ذاتاً مستلزم تغییر است.

(۲) تغییر تنها بر اساس وجود ویژگی‌های-ای قابل تبیین است.

(۳) بنابراین وجود سری‌های-ای برای زمان ضروری است.

گام بعدی مکتاگارت برای رد واقعی بودن زمان این است که نشان دهد به‌کارگیری یا پیش‌فرض سری‌های-ای منجر به تناقض یا پارادکس می‌شود. پیش از توضیح این گام آخر می‌توانیم استدلال اصلی مکتاگارت را به ترتیب زیر صورت‌بندی کنیم:

(الف) ویژگی‌های-ای برای واقعی بودن زمان ضروری است.

(ب) وجود ویژگی‌های-ای منجر به تناقض می‌شود و بنابراین قادر به توصیف واقعیت زمان نیست.

(ج) بنابراین زمان واقعی نیست.

مکتاگارت باید برای دومین مقدمه از استدلال بالا دلیل‌آوری کند. او مدعای اصلی خود را این‌گونه اعلام می‌کند: «مدعای اصلی من این است که وجود هر گونه سری-ای به تناقض منجر می‌شود» (Ibid, p.466). وی استدلال خود را برای تناقض‌آمیز بودن سری‌های-ای به ترتیب زیر بیان می‌کند:

سری‌های-ای ویژگی‌های رویدادها هستند؛ چنان‌که درباره‌ی رویدادهای مختلف می‌گوییم که «آنها در گذشته، در حال حاضر و یا در آینده رخ می‌دهند» (Ibid, p.467). ویژگی «گذشته‌بودن»، «آینده‌بودن»، و «در حال حاضر بودن» نمی‌توانند همگی با هم در یک رویداد وجود داشته باشند؛ به عبارتی یک رویداد نمی‌تواند در عین حال هم آینده، هم در اکنون و هم در گذشته باشد، بلکه هر رویدادی می‌تواند یکی از این سه ویژگی را دارا باشد؛ چراکه زمان وابسته به مفهوم تغییر است. اگر بگوییم که

رویدادها دارای ویژگی‌های-ای هستند، تنها تغییری که می‌توان برای یک رویداد، با توجه به داشتن چنین ویژگی‌هایی متصور بود، این است که بگوییم: رویدادی که در آینده بوده است، اکنون در حال رخ‌دادن است و رویدادی که در حال رخ‌دادن بود، اکنون در گذشته است. به این معنا رویدادی که ویژگی «در آینده رخ‌دادن» را داشته است، اکنون ویژگی «در حال رخ‌دادن» را دارا شده است و الی آخر. در نتیجه رویدادهای مختلف تنها هنگامی می‌توانند «تغییر» کنند که از آینده به حال حاضر و از حال حاضر به گذشته بروند. به این دلیل یک رویداد اگر قرار است تغییر کند، باید دارای یکی از این ویژگی‌های ناسازگار باشد و نه بیش از آن، به گونه‌ای که بتواند از آن یک ویژگی به ویژگی دیگری حرکت کند: از آینده به حال و از حال به گذشته. چنان‌که مک‌تاگارت بیان می‌کند: «هر رویدادی باید یکی از این حالات را داشته باشد، اما هیچ رویدادی نمی‌تواند بیشتر از یکی از آنها داشته باشد» (Ibid, p.468).

با وجود این ادعای مک‌تاگارت این است که اگرچه ویژگی‌های-ای متمایز به نظر می‌رسند، به این معنا که هیچ رویدادی نمی‌تواند بیش از یکی از این ویژگی‌ها را داشته باشد، در عین حال به نظر می‌رسد هر رویدادی باید «تمام» این ویژگی‌ها را با هم داشته باشد؛ به بیان دیگر اگر یک رویداد، رویدادی در گذشته است، در عین حال رویدادی است که همزمان در آینده و حال حاضر بوده است و اگر یک رویدادی دارای ویژگی در آینده بودن است، این رویداد در عین حال در حال حاضر و در گذشته خواهد بود؛ چنان‌که مک‌تاگارت بیان می‌کند: «ویژگی‌های-ای [...] با یکدیگر ناسازگارند؛ اما هر رویدادی تمام آنها را دارد. اگر رویداد (M) گذشته است، در حال حاضر و آینده بوده است. اگر آینده است، در اکنون و گذشته نیز خواهد بود» (Ibid). داشتن چنین مشخصه‌ای برای رویدادها با «تغییر» آنها در زمان در تناقض است؛ چراکه برای تبیین تغییر، هر رویداد تنها باید یکی از این سه ویژگی را داشته باشد؛ برای مثال رویداد نوروز ۱۴۰۰، اگر چه رویدادی در آینده است، در عین حال رویدادی است که در حال حاضر و در گذشته خواهد بود. یک رویداد در آینده، همواره رویدادی است

که روزی به حال حاضر و سپس به گذشته می‌پیوندد و بنابراین می‌توان مدعی بود که هر رویداد همیشه دارای هر سه ویژگی است. به این ترتیب ما می‌توانیم هر سه ویژگی-ای را به هر رویدادی نسبت دهیم؛ اما- چنان‌که مک‌تاگارت تأکید کرده بود- این ویژگی‌ها ناسازگارند. وجود سری‌های-ای و به‌کارگیری آنها برای توصیف رویدادها ما را به یک تناقض هدایت می‌کنند: از یک سو هر رویداد اگر قرار است تغییر کند، نباید بیش از یکی از این ویژگی‌های ناسازگار را داشته باشد؛ از سوی دیگر هر رویداد ناگزیر هر سه ویژگی را دارد. در نتیجه با پیش‌فرض گرفتن وجود سری‌های-ای، رویدادها دارای ویژگی‌هایی خواهد بود که ناسازگار و تناقض‌آمیزند. به این ترتیب مک‌تاگارت نتیجه می‌گیرد که «به‌کارگیری سری‌های-ای در باب واقعیت، دربردارنده تناقض است» (Ibid, p.470).

اما به نظر می‌رسد این مشکل به‌سادگی قابل توضیح باشد. می‌توان ادعا کرد که یک رویداد در واقع نمی‌تواند «همزمان» رویدادی در گذشته، حال حاضر و آینده باشد، بلکه در هر لحظه یکی از این ویژگی‌ها را دارد. به این ترتیب می‌توان استدلال کرد که سری‌های-ای تناقض‌آمیز و ناسازگار نیستند. به بیان دیگر یک توصیف صحیح از روند رویدادها باید به روش مقابل بیان شود: یک رویداد، رویدادی در حال حاضر «است»، رویدادی در گذشته «خواهد بود» و رویدادی در آینده «بوده است». با این تغییر در توصیف رویدادها می‌توان مدعی بود که یک رویداد، دارای هر سه ویژگی در «یک زمان خاص» نخواهد بود، بلکه در زمان‌های مختلف دارای ویژگی‌های مختلفی است. اما مک‌تاگارت معتقد است «این تبیین یک دور باطل (Vicious circle) را به میان می‌کشد» (Ibid, p.468). به اعتقاد وی با پذیرش توصیف فوق از رویدادها دوباره مجبور به پیش‌فرض گرفتن زمان شده‌ایم- یعنی یک مقطع زمانی، همچون درگذشته‌بودن و علاوه بر آن، توصیفاتی همچون «بوده است»، «خواهد بود» و الی آخر- و این یک دور باطل است (Ibid).

اکنون مک‌تاگارت استدلال خود را کامل می‌کند: از آنجایی که وجود سری‌های-ای

تناقض‌آمیز است، نمی‌توان آنها را توصیف قابل قبولی از زمان دانست، اما پیش از این استدلال شد که سری‌های-ای برای وجود زمان ضروری‌اند؛ چراکه سری‌های-بی توانایی تبیین تغییر در زمان را نداشت. با فرض این دو مقدمه به این نتیجه می‌رسیم که زمان «نمی‌تواند بخشی از واقعیت باشد» (Ibid, p.470). به این معنا به اعتقاد مک‌تاگارت «هرگاه قضاوت می‌کنیم که چیزی در زمان وجود دارد، در خطا هستیم» (Ibid).

ج) نظریه‌های-ای و نظریه‌های-بی

پس از مقاله مک‌تاگارت دو واکنش کلی یا به عبارتی دو مکتب فلسفی شکل گرفت. برخی فیلسوفان این موضع را برگزیده‌اند که چون وجود سری‌های-ای به تناقض می‌انجامد، تنها باید با استفاده از ویژگی‌های-بی زمان را تبیین کرد. این گروه «نظریه‌پردازان-بی» (B-Theorists) نامیده می‌شوند و نظریه‌ای که از آن دفاع می‌کنند به «نظریه-بی» (B-Theory) معروف شده است.* درمقابل گروهی دیگر از فلاسفه معتقدند باید این استدلال مک‌تاگارت را پذیرفت که وجود ویژگی‌های-ای برای وجود زمان ضروری است؛ اما باید به نحوی تناقض پیش‌آمده را حل کرد. به این گروه «نظریه‌پردازان-ای» (A-Theorists) یا طرفداران «نظریه-ای» (A-Theory) می‌گویند.** به‌طورکلی نظریه پردازان-ای تلاش می‌کنند استدلال مک‌تاگارت را مبنی بر تناقض‌آمیز بودن وجود ویژگی‌های-ای رد کنند و در عین حال تبیینی مناسب از مفهوم تغییر در زمان ارائه دهند. نظریه پردازان-بی، از سوی دیگر، با این مشکل مواجه‌اند که

* برای مثال می‌توان از دایک (Dyke, 2002)، هورویچ (Horwich, 1987)، لوویس (Lewis, 1976)، ساویت (Savitt, 2000) و ویلیامز (Williams, 1951) به عنوان نظریه پردازان-بی نام برد.

** برای مثال پرایر (Prior, 1970)، گیچ (Geach, 1972)، براد (Broad, 1923) و چیزلم (Chisholm, 1990) را می‌توان از جمله نظریه پردازان-ای دانست. همچنین بنگرید به زیرمن (Zimmerman, 2005). گروهی دیگر از فلاسفه نیز وجود دارند که هر دو سری‌های ای و بی «نظریه-ای بی» (AB-Theory) را برای درک ما از زمان و امور واقع زمانی ضروری می‌دانند (رک: Baker, 2007, p.145).

تنها بر اساس وجود ویژگی‌های-بی، تبیینی از تغییر در زمان ارائه دهند؛ چراکه آنها این استدلال مک‌تاگارت را می‌پذیرند که وجود ویژگی‌های-ای به تناقض می‌انجامد. برای مدافعان نظریه-ای، زمان و رویدادهایی که در آن رخ می‌دهند، به‌طور غیرقابل تقلیلی زمان‌مند (Tensed)، واقعی و عینی (Objective) است. به باور آنها «عبارات گوناگون زبانی از زمان- همچون افعال زماندار، محمول‌هایی همچون «گذشته»، «حال» و «آینده» و عبارات ارجاعی همچون «اکنون»، «سپس»، «دیروز» و «امروز»- به ویژگی‌هایی عینی از زمان اشاره می‌کنند» (Loux, 2006, p.217). در این صورت زمان امری سوژکتیو (Subjective) نیست: بدون وجود انسان و ادراکات و اندیشه‌های او، زمان کماکان وجود خواهد داشت و رویدادها به رویدادهایی در گذشته، حال و آینده تقسیم خواهند شد. به این معنا این دیدگاه به درک شهودی ما در باب زمان پایبند می‌ماند. به علاوه بر اساس اعتقاد این گروه ویژگی‌های عینی زمان قابل تغییر و گذرا (Transitory) هستند؛ به این معنا که زمان و رویدادها و اشیایی که در آن وجود دارند، بر اساس ویژگی‌های زمانی مختلفی که می‌گیرند، تغییر می‌کنند؛ اما در نگاه نظریه پردازان-بی، روابط یا ویژگی‌های زمانی، یعنی ویژگی‌های-بی، بدون زمان‌اند (Tensless). چنان‌که بحث شد، ویژگی‌های-بی، روابطی ثابت را میان رویدادها برقرار می‌کنند که تغییرپذیر نیست. اگر نظریه‌پردازان-ای در یافتن راهی برای مواجهه و حل تناقض ارائه‌شده توسط مک‌تاگارت توفیق یابند، می‌توان نظریه‌های-ای را نظریه‌هایی متقاعدکننده‌تر دانست؛ چراکه به دیدگاه شهودی ما در باب زمان و تغییر در زمان نزدیک‌ترند.*

د) واکنش نظریه پردازان-ای به استدلال مک‌تاگارت

در این بخش دو واکنش از دو نظریه‌پرداز-ای را بررسی می‌کنیم: ادوارد جی. لو (Edward J. Lowe) و ریچارد سوربجی (Richard R.K. Sorabji). لو (Lowe,

* مایکل دامت بر این باور است که نظریه‌های-ای توانایی مقابله در برابر تناقض مک‌تاگارت را دارند (ر.ک: Dummett, 1960, p.504/ Idem, 2000).

(1987) با به چالش کشیدن مقدمه دوم استدلال مک تاگارت به وی واکنش نشان می‌دهد، یعنی تناقض آمیز بودن وجود سری‌های -ای. لو برای استدلال خود از مفهوم «نمایه‌مندی» (Indexicality) یا وجود نمایه‌ها در گفتار کمک می‌گیرد (Lowe, 1987, p.65). به اعتقاد لو شرط صدق جملاتی که دارای نمایه و قیده‌های زمانی و مکانی هستند، وابسته به زمینه (Context-Dependent) و موقعیتی است که در آن اظهار می‌شوند؛ مثلاً هنگامی که جمله «هوا سرد است» توسط شخصی بیان می‌شود، اظهار این جمله صادق است اگر و تنها اگر در محلی که گوینده جمله مذکور را اظهار کرده است، هوا سرد باشد. به این معنا می‌توان جمله فوق را به این صورت بیان کرد: «در اینجا، هوا سرد است». به باور لو وضعیتی مشابه در مواردی که جمله‌ای را دربارهٔ یک رویداد، مثلاً رویداد الف، بیان می‌کنیم صادق است؛ برای مثال وقتی می‌گوییم «رویداد الف رویدادی است در حال حاضر»، آنچه ما به‌واقع بیان می‌کنیم جمله‌ای است به این شکل: «رویداد الف اکنون در حال حاضر» است. در این جمله «اکنون» نمایه‌ای است که جانشین زمان و نمایانگر آن است. به این ترتیب جمله «رویداد الف اکنون در حال رخ دادن است» صادق است اگر و تنها اگر این جمله در زمان مشخصی، مثلاً زمان ب اظهار شود و رویداد الف در زمان ب در حال رخ دادن باشد (برای صورت‌بندی کامل‌تر، ر.ک: Ibid). با استفاده از این خصوصیت نمایه‌ها لو می‌تواند نشان دهد که سری‌های -ای منجر به تناقض نخواهند شد؛ چراکه هنگامی که می‌گوییم یک رویداد اتفاق «خواهد» افتاد، آنچه به‌واقع می‌گوییم، چیزی است به این شکل: این امکان وجود خواهد داشت که با بیان این جمله که «رویداد الف اکنون در حال رخ دادن است»، اظهار صادقی را بیان کرد؛ به بیان دیگر زمانی وجود خواهد داشت که در آن، جمله «رویداد الف، رویدادی است در حال حاضر» صادق است. در جمله ذکرشده، به جای استفاده از افعال زمان‌مند، از نمایه‌ها استفاده شده است و بنابراین نیازی به به‌کارگیری دوبارهٔ ویژگی‌های -ای نداریم. به همین طریق و در جواب به ادعای مک تاگارت نیازی نیست که دربارهٔ یک رویداد در گذشته، بگوییم که آن رویداد رویدادی در گذشته و در آینده «بوده است»؛ بلکه

می‌توانیم از نمایه زمانی «در حال حاضر» یا «اکنون» استفاده کنیم و بگوییم: جمله «رویداد الف، رویدادی است در حال حاضر»، صادق بوده است، اگرچه اکنون کاذب است؛ برای مثال رویداد شروع جنگ جهانی دوم، در سال ۱۹۳۹ رویدادی در گذشته است. مک‌تاگارت مدعی بود که این رویداد، هر سه ویژگی‌ای را داراست؛ چراکه می‌توانیم بگوییم جنگ جهانی دوم اگر چه رویداد در گذشته است، رویدادی در آینده و در حال حاضر «بوده است». اما پیشنهاد لو این است که به جای این روش، باید به شکل مقابل درباره این رویداد سخن بگوییم: جمله «جنگ جهانی دوم، رویدادی است در حال حاضر» صادق بوده است، اگرچه اکنون کاذب است. به این طریق یک رویداد نمی‌تواند هم در حال حاضر باشد و هم در آینده و هم در گذشته و بنابراین نمی‌تواند تمام ویژگی‌های‌ای را با هم داشته باشد. اگر رویداد الف رویدادی است در آینده یا اگر رویداد الف رخ «خواهد داد»، در این صورت باید بگوییم: ممکن «خواهد بود» که حکم صادقی را با اظهار جمله «رویداد الف، رویدادی در حال حاضر است» یا «رویداد الف، اکنون در حال رخ دادن است» بیان کرد. در این جملات تنها درباره آنچه در حال حاضر رخ می‌دهد، صحبت شده است و به همراه این امکان که اظهار این جمله در آینده، حال حاضر یا گذشته، صادق یا کاذب باشد. بنابراین به ادعای لو به‌کارگیری سری‌های‌ای برای توصیف زمان تناقض‌آمیز نخواهد بود.

ریچارد سوربجی (Sorabji, 1983) واکنشی متفاوت به استدلال مک‌تاگارت داشته است. به اعتقاد سوربجی می‌توان با این ادعای مک‌تاگارت که سری‌های‌ای تناقض‌آمیزند، با رجوع با تاریخ (Dates) وقوع رویدادها مقابله کرد. به عبارتی می‌توان میان زمان‌هایی که در آنها یک رویداد، گذشته، آینده و در حال حاضر است با ارجاع به تاریخ تمایز نهاد (ر.ک: Ibid, p.68). با انجام این کار دیگر نیازی به زمان و افعال زمانی مرتبه دوم نخواهیم داشت. در نتیجه از ارجاع به ویژگی‌های‌ای جلوگیری می‌کنیم. به این معنا به جای بیان اینکه رویدادی که در حال حاضر است، مثلاً نگارش این خطوط، رویدادی است که در آینده بوده است و در گذشته خواهد بود، می‌توان

به‌سادگی این‌گونه بیان کرد که: نوشتن این خطوط در ۱۳۹۷ رویدادی در حال حاضر است، در ۱۳۹۲ رویدادی در آینده است و در سال ۱۴۰۰، رویدادی است در گذشته. در این صورت اگرچه یک رویداد همواره دارای یک ویژگی از ویژگی‌های-ای است، نمی‌تواند تمام آنها را همزمان داشته باشد.*

هـ) واکنش نظریه‌پردازان-بی به استدلال مک تاگارت: پاسخ دایک

متر دایک (Dyke, 2002) از نظریه‌پردازان-بی معتقد است ویژگی‌های-بی برای توصیف زمان ضروری‌اند. رد واقعی بودن زمان توسط مک تاگارت بر این ادعا استوار بود که سری‌های-ای برای وجود زمان بنیادین‌اند. این ادعا خود مبتنی بر استدلال دیگری بود که بر اساس آن از آنجایی که تغییر، مشخصه ضروری زمان است و تنها سری‌های-ای می‌توانند تغییر در زمان را تبیین کنند، بنابراین سری‌های-ای برای زمان ضروری‌اند؛ اما به اعتقاد دایک «انتقادات مک تاگارت به تبیین تغییر در زمان بر اساس سری‌های-بی... مصادره به مطلوب است» (Dyke, 2002, p.139) و بنابراین نمی‌تواند نشان‌دهنده که سری‌های-ای برای تبیین تغییر در زمان ضروری‌اند. دلیل هایک برای ادعای خود این است که مک تاگارت در استدلال خود علیه سری‌های-بی، در واقع این موضوع را پیش‌فرض گرفته است که درک ما از تغییر در زمان، منحصر به درکی است که ما از تغییر بر اساس سری‌های-ای داریم. به اعتقاد دایک استدلال مک تاگارت باید در واقع به صورت ذیل صورت‌بندی دوباره‌ای شود:

(۱) «تغییرات مبتنی بر سری‌های-ای» برای زمان ضروری است.

(۲) «تغییرات مبتنی بر سری‌های-ای» تنها به وسیله سری‌های-ای قابل تبیین است.

(۳) بنابراین سری‌های-ای برای زمان ضروری‌اند.

اما به باور دایک این مدعا که بدون وجود سری‌های-ای، تغییرات مبتنی بر سری‌های-ای قابل تبیین نیست، امری بدیهی است. یک نظریه‌پرداز-بی نیز می‌تواند این

* البته ادوارد لو به راه حل سورابجی به دیده تردید می‌نگرد. در نظر لو استدلال سورابجی منجر به اظهارات متناقض‌نما و کاذب خواهد شد (ر.ک: Lowe, 1987, p.67).

ادعا را به راحتی بپذیرد؛ چراکه اگر سری‌های-ای وجود می‌داشتند و تغییری که مک‌تاگارت آن را پیش‌فرض گرفته است تنها بر اساس وجود این سری‌ها قابل تبیین می‌بود، مطمئناً برای تبیین این مفهوم تغییر، به وجود سری‌های-ای نیاز داشتیم؛ اما برای یک نظریه‌پرداز-بی، «سری-ای وجود ندارد و تغییر مبتنی بر سری-ای نیز وجود ندارد» (Ibid, p.140). بنا بر نظر د/یک، مک‌تاگارت معتقد است زمان و رویدادهایی که در آن رخ می‌دهند، همگی از «درآینده‌بودن» به «اکنون» و از «اکنون» به «درگذشته‌بودن» تغییر می‌کنند. اما این خود مصادره به مطلوب است و غیرقابل قبول. در نگاه د/یک، نظریه‌پردازان-بی امکان این را دارند که مفهوم تغییر در زمان را تبیین کنند. آنها می‌توانند این مدعای مک‌تاگارت را به چالش بکشند که صرفاً «رویدادها» قابل تغییرند و بنابراین ویژگی‌های-ای که اصولاً ویژگی رویدادها هستند، قابلیت تبیین تغییر در رویدادها را دارند. برای تبیین تغییر، مدافعان نظریه-بی می‌توانند تغییر را مشخصه اشیا در نظر بگیرند، نه رویدادها: «موضوع پارادایمی تغییر، اشیا هستند» (Ibid). نظریه‌پردازان-بی مدعی‌اند تغییر مشخصه اشیاست، نه رویدادها؛ چراکه اشیا می‌توانند ویژگی‌های ناسازگار متفاوتی را در زمان‌های مختلف داشته باشند. به بیان دیگر «تغییر زمانی رخ می‌دهد که چیزی ویژگی‌های ناسازگاری را در زمان‌هایی مختلف داشته باشد» (Ibid, p.139)؛ مثلاً یک درخت در مقطعی از زمان ویژگی «کاملاً پوشیده‌بودن از برگ» را دارد و در مقطعی دیگر ویژگی «خالی‌بودن از برگ» را دارا می‌شود. به این ترتیب مدافعان نظریه-بی نه تنها وجود سری‌های-ای را که بر اساس استدلال مک‌تاگارت دلیل اصلی تناقض در زمان بود، رد می‌کنند، بلکه تغییر در زمان را نیز تنها بر اساس پیش‌فرض گرفتن وجود سری‌های-بی تبیین می‌کنند.

نظریه خطا و استدلال بقوسیان

اما پیامد استدلال مک‌تاگارت چیست؟ استدلال وی در باب غیرواقعی بودن زمان منجر به پذیرش یکی از دو دیدگاه مقابل می‌شود: «نا-واقع‌گرایی» (Non-Factualism) و «نظریه خطا» (Error Theory). برای ورود به این بحث باید اشاره کنیم که هرگونه

اشاره و سخنی در باب صدق و کذب جملات در حوزه‌های مختلف، مانند اخلاق یا حوزه زمان، وابسته خواهد بود به نظریه‌ای که درباره وجود فکت‌های مرتبط با آن حوزه اتخاذ کرده‌ایم. هنگامی که درباره اظهارات مان درباره حوزه‌ای مشخص از واقعیت سخن می‌گوییم، تبیین اینکه آیا این جملات صادق یا کاذب‌اند، وابسته به نظریه‌ای است که درباره وجود چنین واقعیاتی اتخاذ کرده‌ایم. آیا امور واقع برای مثال فکت‌های اخلاقی و غیره وجود دارند؟ اگر پذیرفته باشیم که واقعیات عینی اخلاقی وجود دارند، جملاتی مانند «دروغگویی بد است» جملاتی خواهند بود که بر اساس چنین اموری صادق یا کاذب‌اند. به این معنا ویژگی «بدبودن» که توسط محمول «... بد است» به آن ارجاع داده می‌شود، ویژگی‌ای عینی در نظر گرفته می‌شود که رویدادهایی همچون قتل، پرخاشگری و غیره آنها را دارا هستند. نکته مشابهی در مورد زمان نیز صادق است: وقتی می‌گوییم «رویداد جنگ جهانی دوم، رویدادی در گذشته است»، اگر بر اساس نظریه‌ای که پذیرفته‌ایم، به وجود واقعیتهای به نام زمان و رویدادهای بوقوع پیوسته در آن اذعان داشته باشیم، این جملات بر اساس آن واقعیتهای صادق یا کاذب خواهند بود.

بر اساس دیدگاه «نا-واقع‌گرایی» جملات ما در باب حوزه‌ای مشخص، حوزه‌ای که وجود امور واقع را در آن رد کرده‌ایم، صادق و کذب‌بردار نیستند یا اصولاً قابلیت صادق یا کاذب‌بودن را نخواهند داشت؛ چراکه اساساً واقعیتهای وجود ندارد که بر اساس آن صادق یا کاذب باشند و نیز محمول‌های زبانی ما دارای خاصیت ارجاع‌دهندگی نیستند: آنها به هیچ چیزی ارجاع نمی‌دهند؛ بنابراین جملات ما اساساً دارای هیچ شرط صدقی نیستند؛ نهایتاً ممکن است بیانگر احساسات ما باشند یا مشابه آن.

از سوی دیگر در نگاه مدافعان «نظریه خطا»، جملات ما دارای شرط صدق هستند و محمول‌های زبانی، دارای خاصیت ارجاع‌دهندگی به ویژگی‌هایی در جهان؛ اما از آنجایی که هیچ چیزی در جهان دارای آن صفات یا ویژگی‌ها نیست، یعنی هیچ واقعیتهای در باب آنها وجود ندارد، تمامی جملات مثبت و اتمی‌ای که در مورد چنین اموری بیان می‌کنیم، اساساً کاذب‌اند. اگر بگوییم «دروغگویی بد است»، صفت بدبودن

به ویژگی‌ای مشخص ارجاع می‌دهد و جمله ما دارای شرط صدق است؛ به این صورت که جمله فوق صادق است اگر و تنها اگر عملی که توسط شخص مفروض انجام شده است، دارای ویژگی بدبودن باشد؛ اما چون چنین ویژگی‌ای در جهان وجود ندارد، جمله مذکور کاذب است. هیچ‌گاه شرط صدق این جمله به واقعیت نمی‌پیوندد. در این صورت تمام چنین احکامی به‌طور نظام‌مندی کاذب‌اند.

با تکیه بر آنچه گذشت، به نظر می‌رسد دیدگاه مک‌تاگارت نیز به نظریه خطا منتهی می‌شود؛ خصوصاً با اتکا به این اندیشه وی که «هرگاه ما قضاوت می‌کنیم که چیزی در زمان وجود دارد، در خطا هستیم» (McTaggart, 1908, p.470). * به این معنا تمام جملاتی که ما درباره زمان‌دار بودن رویدادها بیان می‌کنیم، خطایی بیش نیست: آنها همگی کاذب‌اند** یا به عبارتی تمامی قضاوت‌های ما درباره زمان و امور زمان‌مند، هرچند قابلیت صدق و کذب دارند- چراکه به نظر محصول دسترسی و ادراک ظاهری ما از واقعیت‌های زمان‌مند هستند- چون هیچ واقعیتی به نام زمان وجود ندارد که آنها را صادق سازد، همگی کاذب‌اند.*

* البته در اینجا یادآوری این نکته مهم است که دیدگاه مک‌تاگارت به دیدگاه کلی «غیر-واقع‌گرایی» (Irralism) منتهی می‌شود؛ یعنی این دیدگاه که فکت‌های زمانی وجود ندارند. این دیدگاه ما را به دو دیدگاه دیگر هدایت کند: نظریه خطا و «نا-واقع‌گرایی» (Non-factualism). اینکه ما کدام یک از این دو دیدگاه را به مک‌تاگارت نسبت دهیم، وابسته به این است که عبارات زمانی- خصوصاً محمول‌ها- را عباراتی که اصالتاً ارجاعی هستند، در نظر بگیریم (نظریه خطا) یا عباراتی که فاقد چنین ویژگی‌ای هستند (نا-واقع‌گرایی). در اینجا بر اساس گفته‌های مک‌تاگارت به نظر می‌رسد وی چیزی مشابه نظریه خطا را در نظر دارد.

** در اینجا البته می‌توان بحث کرد که آیا صرفاً اظهاراتی که احکامی را «درباره» خود زمان مطرح می‌کنند، کاذب‌اند یا تمامی جملاتی که از زمان، قیده‌های زمانی و افعال دارای زمان در آنها استفاده می‌شود، کاذب‌اند و یا قابلیت صدق و کذب نخواهند داشت. بر اساس نقل قولی که از مک‌تاگارت ذکر شد، به نظر می‌آید تمامی تصدیقاتی که درباره وجود چیزی در زمان داریم، کاذب خواهد بود.

*درواقع می‌توان مدعی شد دیدگاه مک‌تاگارت به معنایی، همسنگ دیدگاه جان مککی (Mackie, 1977) در حوزه اخلاق است (ر.ک: Miller, 2013, pp.111-127).

اما نظریه خطا مشکل‌زاست. این نظریه با انتقادهای متعددی مواجه شده است؛ انتقادهایی که به نظر می‌رسد از یک الگوی کلی پیروی می‌کنند و می‌توان آنها را در باب نظریه خطا درحوزه زمان نیز معتبر دانست.^{**} از جمله مهم‌ترین این انتقادات استدلال پاول بقوسیان (Paul Boghossian) علیه این نظریه- و همچنین نظریه نا-واقع‌گرایی- در باب محتوای حالات ذهنی و معنای اظهارات زبانی است. او در مقاله معروف خود «جایگاه محتوا» (Boghossian, 1990)، استدلالی طولانی و معروف را علیه این دیدگاه ارائه می‌دهد. در نظر بقوسیان نظریه خطا درنهایت منجر به بروز تناقض می‌شود؛ چراکه اگرچه این نظریه صدق را در معنای قوی آن رد می‌کند، درواقع مجبور به پیش‌فرض‌گرفتن همین مفهوم از صدق است و این چیزی نیست جز ناسازگاری و تناقض در این دیدگاه.^{***} به اعتقاد بقوسیان نظریه خطا را می‌توان به صورت ذیل صورت‌بندی کرد: یک مدافع نظریه خطا در باب بخشی از یک حوزه گفتار معتقد است محمول‌های به‌کارگرفته‌شده در آن حوزه را به ویژگی‌ها یا صفات معینی ارجاع می‌دهند و بنابراین جملات خبری (Declarative Sentences) در آن حوزه، بیان‌کننده احکامی واقعی و دارای شرط صدق هستند؛ اما مدافع این نظریه همچنین معتقد است چون هیچ چیزی درواقع آن ویژگی‌ها را ندارد، «تمام جملات خبری (اتمی) آن حوزه به‌طورنظام‌مندی کاذب‌اند» (Boghossian, 1990, p.159). به این معنا نظریه خطا معتقد است جمله «الف، دارای ویژگی ج است» همواره کاذب است؛ چون هیچ چیزی در جهان ویژگی‌ای را که «ج» به آن ارجاع می‌دهد، ندارد. نظریه خطا به باور بقوسیان ملتزم به این ایده است که «جملاتی درواقع امر وجود دارند که دارای شرط صدق هستند [...] چراکه در غیر این صورت نظریه خطا نمی‌توانست

** برای مروری بر برخی از مهم‌ترین انتقادات، ر.ک: Miller, 2013, pp.110-132.

*** در این بخش تنها به استدلال بقوسیان علیه نظریه خطا خواهیم پرداخت؛ چراکه به نظر می‌رسد دیدگاه مک‌تاگارت نیز به این نظریه متبھی می‌شود. البته می‌توان بررسی کرد که آیا استدلال مک‌تاگارت ما را به نظریه ناواقع‌گرایی نیز می‌رساند یا نه (see. Boghossian, 1990, pp.163-167, 175-182).

آنها را «کاذب» بخواند» (Ibid, p.167). به بیان دیگر یک جمله، صادق است اگر شرط صدق آن جمله برآورده شود و کاذب است اگر شرط صدق آن جمله برآورده نشود. به این دلیل جملاتی که شرط صدق ندارند، نمی‌توانند صادق یا کاذب باشند. شایان به ذکر است گرچه بهوسیان استدلال خود را در باب محتوای جملات خبری‌ای که درباره حوزه‌ای مشخص اظهار می‌شوند مطرح کرده است، ما تلاش می‌کنیم در حین شرح استدلال او، آن را در باب حوزه زمان و جملات زمان‌مند بیان کنیم و به این ترتیب از آن به عنوان استدلالی علیه استدلال مک‌تاگارت استفاده کنیم.

اگر به نظر مک‌تاگارت زمان غیرواقعی است و نیز قضاوت‌های ما در باب آن کاذب است، بر اساس نظریه خطا در باب زمان، قضاوت‌ها یا احکام ما در باب زمان قابلیت صدق یا کذب دارند و به این معنا، این احکام نتیجه درک ما از ویژگی‌ها یا صفات زمانی هستند. این ویژگی‌های زمانی، دلیل صادق یا کاذب بودن بالقوه این جملات است؛ اما از آنجایی که هیچ چیزی در جهان چنین ویژگی‌هایی را دارا نیست - به عبارتی از آنجایی که زمان غیرواقعی است و بنابراین امور واقع زمانی وجود ندارند - به این نتیجه می‌رسیم که قضاوت‌های ما در باب زمان به‌طورهمیشگی کاذب‌اند. اکنون جمله مقابل را در نظر بگیرید: «جمله الف همواره دارای شرط صدق است». این جمله را جمله «S» بنامیم. این جمله در واقع بیانگر این مدعای نظریه خطاست که تمامی جملات خبری مثبت در یک حوزه از گفتار دارای شرط صدق هستند. باید توجه داشت که جمله «الف» در جمله «S» می‌تواند حوزه‌های مختلفی را پوشش دهد؛ مثلاً جمله‌ای باشد درباره حالات ذهنی، درباره امری اخلاقی و مشابه آن. در بحث ما، جمله «الف» می‌تواند هر جمله‌ای درباره «رویدادی» در «زمان» باشد. پرسش این است که آیا جمله «S» صادق است یا کاذب؟ ابتدا باید توجه کنیم که بر اساس نظریه خطا در باب محتوای جملات خبری باید بپذیرد که تمام جملاتی که به شکل «S» هستند، کاذب‌اند؛ چراکه جمله «S» یک جمله خبری مثبت است که ویژگی «دارای شرط صدق بودن» را بر جمله «الف» حمل می‌کند؛ اما کاذب است؛ چون بر اساس نظریه خطا، هرچند

محمول «دارای شرط صدق بودن» معمولی است که ظاهراً به یک ویژگی عینی ارجاع می‌دهد، یعنی خاصیت ارجاعی دارد، درواقع چنین ویژگی عینی‌ای در جهان وجود ندارد: جملات ما دارای شرط صدق هستند، اما کاذب‌اند. به‌طورمشابهی هیچ چیزی نیز وجود ندارد که جمله الف را صادق سازد: هیچ چیز در جهان دارای ویژگی «درآینده‌بودن»، «درگذشته‌بودن» و غیره نیست. اما اگر جمله «S» کاذب است، محتوای این جمله نیز کاذب است. محتوای جمله «S» بیان می‌کند که: جمله دلخواه الف همواره دارای شرط صدق است. کذب محتوای این جمله یعنی «هیچ جمله‌ای دارای شرط صدق نیست»، یعنی جمله «جنگ جهانی سوم در آینده رخ خواهد داد» دارای شرط صدق نیست. اما اگر این جمله دارای شرط صدق نیست، پس چگونه نظریه خطا می‌تواند آن را کاذب بداند؟ هر جمله‌ای اگر کاذب است، باید دارای شرط صدق باشد. چنان‌که بقوسیان بیان می‌کند، مدعای کاذب‌بودن جمله «S» «این نتیجه بلافاصله را دارد که "هیچ جمله‌ای" دارای شرط صدق نیست» (Ibid, p.174). اما این یک تناقض است: جمله «S» این نتیجه را در بر دارد که جمله دلخواه «الف»، هم دارای شرط صدق است و هم دارای شرط صدق نیست. اگر به تعریفی که نظریه خطا به آن پایبند بود، باز گردیم، خواهیم دید که بر اساس این نظریه، جملات ما دارای شرط صدق «هستند»، اما چون امر واقع‌ای در جهان وجود ندارد که آنها را صادق سازد، باید پذیرفت که این جملات کاذب‌اند؛ مثلاً جمله «جنگ جهانی سوم در آینده رخ خواهد داد»، تنها تحت شرایطی صادق است که رویداد جنگ جهانی سوم ویژگی «درآینده بودن» را داشته باشد و درآینده رخ دهد؛ اما بر اساس نظریه خطا در باب زمان، هیچ چیزی وجود ندارد که چنین ویژگی‌ای را دارا باشد؛ بنابراین جمله «الف» همواره کاذب است. اما این جمله - چنان‌که بیان شد - تنها وقتی می‌تواند کاذب باشد که دارای شرط صدق باشد. به این معنا جمله «S» باید در عین حال «صادق» نیز باشد، یعنی جمله «الف» باید دارای شرط صدق باشد تا بتوان بیان کرد که همواره کاذب است.*

* به یک معنا جمله «S» باید به صورت غیرزمان‌مند نگاشته شود؛ چراکه حکمی را درباره تمام جملات

در نتیجه - چنان‌که بیان شد - نظریهٔ خطا در باب زمان ما را به یک تناقض هدایت می‌کند: بر اساس نظریهٔ خطا، تمام جملات همچون جملهٔ «الف» - و بنابراین خود جملهٔ «S» - دارای شرط صدق هستند، هرچند این شرایط باعث کذب این جملات می‌شود، در این صورت جملهٔ «S» باید صادق باشد؛ چراکه بیان می‌کند که جمله دلخواه «الف» دارای شرط صدق است؛ در عین حال بر اساس نظریه خطا، جمله «S» کاذب است. اما اگر جملهٔ «S» کاذب باشد، نتیجه آن است که هیچ جمله‌ای دارای هیچ شرط صدقی نیست و به این معنا قابلیت صدق و کذب ندارد. جمله‌ای که دارای شرط صدق نیست، نمی‌تواند کاذب باشد و بنابراین ادعای کاذب بودن جملهٔ «S» که از ملزومات پذیرش نظریهٔ خطاست، ما را ملتزم به پذیرش این مدعا می‌کند که «جملاتی که شروط صدق را [به جملات دیگر] اسناد می‌دهند، هم شرط صدق دارند و هم شرط صدق ندارند. این یک تناقض است» (Ibid, p.175). بنابراین نظریه خطا که دیدگاه مکتاگارت ما را به آن رهنمود می‌کند، دیدگاهی تناقض‌آمیز و در نتیجه غیر قابل قبول است.

نتیجه‌گیری

با تکیه بر استدلال بهوسیان علیهٔ نظریهٔ خطا، دال بر اینکه این نظریه منتهی به یک تناقض می‌شود، می‌توان دربارهٔ دیدگاه مکتاگارت در باب زمان چنین نتیجه گرفت: اگر مکتاگارت معتقد است قضاوت‌ها و احکام ما در باب زمان همواره کاذب‌اند، در این صورت او به نظریهٔ خطا معتقد است که بر اساس آن جملاتی که در باب زمان

در یک حوزه از گفتار بیان می‌کند؛ از سوی دیگر قید «همواره» قیدی است زمانی که اطلاعاتی را دربارهٔ زمان به ما منتقل می‌کند. این موضوع می‌تواند مورد بحث قرار گیرد که آیا وجود قید «همواره» این جمله را از فرم غیرزمان‌مند خود خارج می‌کند یا نه. این بحث نیز می‌تواند مطرح شود که آیا می‌توانیم جمله «S» را به صورت زمان‌مند بنویسیم و سپس نظریه خطا در باب زمان را مستقیماً بر خود جمله «S» نیز اعمال کنیم. طرح تفصیلی این مباحث خارج از مجال این مقاله است و البته مباحث ذکر شده به موفقیت یا عدم موفقیت استدلال بهوسیان مرتبط نمی‌شوند؛ چراکه استدلال وی علیه نظریه خطا در باب اسناد محتوا به‌طور کلی است و نیز اینکه ما جملات «الف» را جملاتی در نظر گرفتیم که در حوزه زمان به کار گرفته می‌شوند.

اظهار می‌شود، صادق نیست؛ چراکه هیچ چیز در جهان وجود ندارد که دارای ویژگی‌هایی همچون «درگذشته‌بودن» و «درآینده‌بودن» باشد. اما این دیدگاه به تناقض می‌انجامد؛ چراکه مک‌تاگارت باید بپذیرد که این جملات دارای شرط صدق‌اند و در عین حال بر اساس استدلال بقوسیان، مک‌تاگارت باید این مدعا را نیز بپذیرد که این جملات دارای هیچ شرط صدقی نیستند. به این معنا دیدگاه او به دیدگاهی متناقض می‌انجامد.

۱۱۳

ذهن

نقد استدلال مک‌تاگارت در باب غیرواقعی بودن زمان: استدلال بقوسیان علیه نظریه خطا

1. Baker, Lynne Rudder; **The Metaphysics of Everyday Life**; Cambridge: Cambridge University Press, 2007.
2. Bittner, Maria; “Future Discourse in a Tenseless Language”, **Journal of Semantics**; Vol.22, 2005, pp.339 – 387.
3. Boghossian, Paul; “The Status of Content”, **The Philosophical Review**; Vol.XGIX, No.2, 1990, pp.157 – 184.
4. Braude, Stephen E.; “Are Verbs Tensed or Tenseless?”, **Philosophical Studies**; Vol. 25, No.6, 1974, pp.373-390.
5. Broad, C. D.; **Scientific Thought**; London: Routledge & Kegan Paul, 1923.
6. Chisholm, Rodrick; “Events Without Times: An Essay On Ontology”, **Noûs**; Vol.24, 1990, pp.413–428.
7. Comrie, Bernard; **Tense.**; Cambridge: Cambridge University Press, 1986.
8. Dummett, Michael; **Philosophy**; Vol.75, No.294, 2000, pp.497-515.
9. Dummett, Michael; “A Defense of McTaggart’s Proof of the Unreality of Time”, **The Philosophical Review**; Vol.69, No.4, 1960, pp.497–504.
10. Dyke, Heather; “Mc Taggart and the Truth about Time”. **Royal Institute of Philosophy Supplement**; Vol.50, 2002, pp.137-152.
11. Garrett, Brian; **What Is This Thing Called Metaphysics**; New York: Routledge, 2006.
12. Geach, Peter; “Some Problems About Time”, **reprinted**; in: P. Geach, **Logic Matters**; Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1972, pp.302–318.
13. Giorgi, Alessandra, and Fabio Pianesi; **Tense and Aspect**; Oxford: Oxford University Press, 1997.
14. Horwich, Paul; **Asymmetries in Time**; Cambridge, MA: MIT Press, 1987.
15. Klein, Wolfgang; **Time in Language**; London: Routledge, 1994.
16. Lewis, David; “The Paradoxes of Time Travel”, **American Philosophical Quarterly**; Vol.13, 1976, pp.145–52.

17. Loux, Michael J.; **Metaphysics: A Contemporary Introduction**; New York: Routledge, 2006.
18. Lowe, E. J.; “The Indexical Fallacy in McTaggart’s Proof of the Unreality of Time”, **Mind**; Vol.96, No.381, 1987, pp.62–70.
19. Mackie, John L.; **Ethics: Inventing Right and Wrong**; New York: Penguin, 1977.
20. McTaggart, J. Ellis; “The Unreality of Time”, **Mind**; Vol.17, No.68, 1908, pp.457–474.
21. Miller, Alexander; **Contemporary Metaethics: An Introduction**; Cambridge: Polity Press, 2013.
22. Prior, Arthur; “The Notion of the Present”, **Studium Generale**; Vol.23, 1970, pp.245–48.
23. Savitt, S.; “There’s No Time Like the Present (in Minkowski Spacetime)”, **Philosophy of Science**; Vol.67 (Proceedings), 2000, S663–S574.
24. Sorabji, Richard; **Time, Creation and the Continuum**; London: Duckworth, 1983.
25. Tallant, Jonathan; **Metaphysics: An Introduction**; London: Continuum, 2011.
26. Williams, Donald; “The Myth of Passage”, **Journal of Philosophy**; Vol.48, 1951, pp.457–72.
27. Zimmerman, Dean; “The A-Theory of Time, The B-Theory of Time, and ‘Taking Tense Seriously’”, **dialectica**; Vol.59, N.4, 2005, pp.401–457

